تازه‌های اقتصاد

دوشنبه ۰۲ آذر ۱۴۰۵
۱۳ جمادی الثانی ۱۴۴۸
۲۳ نوامبر ۲۰۲۶
۴ صفحه
شماره ۱۷۰


۳

برخورداری: ابر تورم را منتفی می‌دانم

اقتصاد ایران در دوراهی جنگ و صلح

نسخه ضدتورمی برزیلی ها چگونه جواب داد؟

درس رئال برای ریال



برزیل یکی از نمونه‌های قابل‌توجه در تاریخ اقتصاد جهان برای مقابله با ابرتورم است؛ کشوری که در فاصله سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۳ نسبت به اجرای ۶ برنامه تثبیت اقتصادی اقدام کرد، اما هیچ‌یک نتوانستند ثبات پایدار قیمت‌ها را به اقتصاد بازگردانند. در این برنامه‌ها، ابزارهای مختلفی از تغییر واحد پول و حذف صفر از اسکناس‌ها گرفته تا تثبیت دستوری قیمت‌ها، کنترل دستمزدها، تغییر نظام شاخص‌بندی و اجرای سیاست‌های پولی متفاوت به کار گرفته شد، اما نتیجه همچنان تکرار تورم و کاهش ارزش پول ملی بود.

به گزارش تازه های اقتصاد، تجربه این دوره نشان داد که تغییر نام پول، حذف صفرها یا حتی متوقف‌کردن موقت افزایش قیمت‌ها، به‌تنهایی نمی‌تواند ریشه‌های تورم مزمن را از بین ببرد. مسئله اصلی اقتصاد برزیل فقط افزایش قیمت‌ها نبود؛ بلکه مردم اعتماد خود را به پول ملی از دست داده بودند و دیگر تمایلی نداشتند دارایی و پس‌انداز خود را به شکل پول نگهداری کنند. در چنین شرایطی، هرچه زمان می‌گذشت، انگیزه خانوارها و بنگاه‌ها برای تبدیل سریع پول به کالا و دارایی‌های دیگر بیشتر می‌شد و همین رفتار به تشدید چرخه تورمی کمک می‌کرد.

پژوهشکده پولی و بانکی به عنوان بازوی تحقیقاتی بانک مرکزی در گزارشی با عنوان تجربه برزیل در مهار تورم یادآوری کرد: شکست ۶ برنامه تثبیت اقتصادی سرانجام زمینه را برای طراحی و اجرای «طرح رئال» در سال ۱۹۹۴ فراهم کرد؛ برنامه‌ای که برخلاف تلاش‌های قبلی، صرفاً بر کنترل قیمت‌ها یا معرفی یک پول جدید متمرکز نبود. بلکه سیاست‌گذاران برزیلی به این نتیجه رسیده بودند که برای پایان‌دادن به ابرتورم، ابتدا باید وضعیت مالی دولت اصلاح شود، سپس سازوکار انتقال تورم گذشته به قیمت‌های آینده تغییر کند و در نهایت پول جدیدی با پشتوانه مجموعه‌ای از اصلاحات مالی و پولی به اقتصاد معرفی شود.

به همین دلیل، طرح رئال بر سه تحول به‌هم‌پیوسته استوار شد: اصلاحات مالی و بودجه‌ای، شکستن چرخه تورم گذشته‌نگر از طریق ایجاد واحد حساب جدیدی به نام «واحد ارزش رئال» و در نهایت معرفی پول جدید، یعنی رئال. این ترتیب اهمیت تعیین‌کننده‌ای داشت؛ زیرا برزیل به‌جای آنکه انتظار داشته باشد پول جدید به‌تنهایی اقتصاد را اصلاح کند، ابتدا اقتصاد را برای پذیرش پول جدید آماده کرد. نتیجه این سیاست نیز فقط کاهش سریع تورم نبود. برزیل در سال ۱۹۹۹ نظام هدف‌گذاری تورم را پذیرفت تا ثبات قیمت‌ها از یک برنامه اضطراری به چارچوبی نهادی و پایدار برای سیاست‌گذاری پولی تبدیل شود. تثبیت انتظارات تورمی، افزایش شفافیت و پاسخ‌گویی سیاست پولی نیز در سال‌های بعد به تقویت این دستاورد کمک کرد.

ادامه در صفحه۲

سرمقاله

مسئولیت دولت در ترمیم حقوق نظامی ها



احمد بخشایش اردستانی
عضو کمیسیون امنیت ملی
و سیاست خارجی مجلس

در شرایط جنگی، نیروهای مسلح علاوه بر مسئولیت‌های معمول، با فشارها و مأموریت‌های مضاعفی روبه‌رو هستند. از این رو، لازم است اطمینان خاطر نسبی از وضعیت معیشتی و دریافتی آنان وجود داشته باشد تا دغدغه‌های اقتصادی، تمرکز و توان عملیاتی این نیروها را تحت تأثیر قرار ندهد. البته این مسئله نباید به معنای اولویت دادن به یک گروه و نادیده گرفتن مشکلات سایر کارکنان و حقوق‌بگیران کشور باشد؛ چراکه نیروهای شاغل در بخش‌های آموزش، بهداشت و دیگر دستگاه‌های خدماتی نیز با شرایط اقتصادی مشابهی مواجه‌اند.

در همین راستا، قرار است کمیسیون مربوطه در نشستی با رئیس سازمان برنامه و بودجه، منابعی را برای جبران بخشی از کمبود حقوق نیروهای مسلح بررسی و معرفی کند. هدف این است که با شناسایی ظرفیت‌های مالی موجود، بخشی از فاصله میان دریافتی این نیروها و هزینه‌های زندگی جبران شود. این اقدام می‌تواند نقطه شروعی برای بررسی راهکارهای تأمین منابع و بهبود وضعیت حقوقی نیروهای مسلح باشد.

در بسیاری از کشورها، متناسب با تغییرات تورمی، حقوق کارکنان ممکن است در طول سال دو یا حتی سه بار افزایش پیدا کند؛ اما در ایران معمولاً منابع افزایش حقوق یک‌بار در زمان تدوین بودجه پیش‌بینی می‌شود و به همین دلیل، در طول سال امکان افزایش مجدد حقوق با محدودیت منابع روبه‌رو است. در واقع، وقتی دولت در زمان تنظیم بودجه منابع مشخصی را برای پرداخت حقوق در نظر می‌گیرد، افزایش دوباره دریافتی‌ها در طول سال به منابع جدید و قابل تحقق نیاز دارد.

از سوی دیگر، افزایش حقوق بدون تأمین منابع واقعی و پایدار، راهکار مناسبی نیست. اگر دولت بدون پشتوانه مالی و از طریق افزایش پایه پولی اقدام به افزایش حقوق کند، نتیجه آن می‌تواند رشد تورم و کاهش قدرت خرید مردم باشد. برای مثال، ممکن است حقوق فردی از ۳۰ به ۵۰ میلیون تومان افزایش پیدا کند، اما اگر این افزایش با منابع واقعی همراه نباشد، قیمت کالاها و خدمات نیز بالا می‌رود و در نهایت قدرت خرید همان فرد کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی، افزایش اسمی حقوق نه‌تنها مشکل معیشتی را حل نمی‌کند، بلکه ممکن است با افزایش هزینه‌های زندگی، فشار بیشتری به خانوارها وارد کند.

بنابراین، افزایش حقوق باید از محل منابع پایدار و قابل اتکا، از جمله درآمدهای نفتی و سایر منابع واقعی دولت، تأمین شود؛ هرچند تحقق بخشی از این منابع، به‌ویژه در حوزه فروش نفت، ممکن است به بهبود شرایط کشور پس از جنگ وابسته باشد. نمی‌توان صرفاً با اعلام افزایش حقوق، انتظار داشت وضعیت معیشتی مردم بهتر شود؛ بلکه باید پیش از هر تصمیمی، منابع آن مشخص و آثار اقتصادی آن ارزیابی شود. در غیر این صورت، افزایش حقوق از یک طرف و رشد قیمت‌ها از طرف دیگر، عملاً نتیجه مورد انتظار را از بین می‌برد.

در این میان، تعیین و افزایش حقوق کارکنان دولت در حوزه اختیارات دولت و سازمان برنامه و بودجه قرار دارد و پس از بررسی منابع، باید از مسیرهای قانونی و بودجه‌ای دنبال شود. بانک مرکزی به‌تنهایی مسئول یا تصمیم‌گیرنده افزایش حقوق نیست و نقش آن را نباید با مسئولیت دولت در تدوین و تأمین منابع بودجه‌ای یکسان دانست.

تیم اقتصادی دولت نیز مجموعه‌ای از دستگاه‌ها از جمله وزارت امور اقتصادی و دارایی، سازمان برنامه و بودجه، بانک مرکزی، وزارت نفت و وزارت صنعت، معدن و تجارت را دربرمی‌گیرد که هرکدام در حوزه مسئولیت خود نقش دارند. بنابراین، برای تصمیم‌گیری درباره افزایش حقوق، باید میان دستگاه‌های مسئول هماهنگی وجود داشته باشد؛ سازمان برنامه و بودجه منابع و ظرفیت‌های مالی را بررسی کند و دولت پیشنهادهای لازم را در مسیر قانونی ارائه دهد. مسئله اصلی، یافتن راهکاری است که هم به بهبود معیشت نیروهای مسلح و سایر حقوق‌بگیران کمک کند و هم از تحمیل هزینه‌های تورمی بیشتر به کل جامعه جلوگیری شود.

نسخه ضدتورمی برزیلی ها چگونه جواب داد؟

درس رئال برای ریال



ادامه تیتریک برای درک اهمیت طرح رئال، باید به شرایطی بازگشت که اقتصاد برزیل در دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ با آن مواجه بود. تورم به اندازه‌ای بالا و ماندگار شده بود که پول ملی دیگر نمی‌توانست نقش خود را به‌عنوان وسیله‌ای مطمئن برای حفظ ارزش دارایی‌ها ایفا کند. خانوارها و بنگاه‌ها به‌خوبی می‌دانستند که نگهداری موجودی نقدی برای مدت طولانی به معنای ازدست‌دادن بخش قابل‌توجهی از قدرت خرید است.

در چنین فضایی، رفتار اقتصادی به‌تدریج تغییر کرد. مردم به‌جای نگهداری پول برای آینده، تلاش می‌کردند هرچه سریع‌تر از شر آن خلاص شوند و منابع خود را به کالا، دارایی مالی یا سایر ابزارهای حفظ ارزش تبدیل کنند. بر اساس آمارهای مؤسسه جغرافیا و آمار برزیل، تورم سالانه این کشور در مارس ۱۹۹۴، درست پیش از اجرای مرحله نهایی برنامه تثبیت، به حدود ۳۴۱۷ درصد رسید. این در حالی بود که برزیل پیش از آن، در آوریل ۱۹۹۰، اوج تاریخی تورم خود را با حدود ۶۸۲۱ درصد تجربه کرده بود. بررسی تاریخی داده‌های تورمی برزیل نیز نشان می‌دهد میانگین تورم سالانه این کشور از ژانویه ۱۹۸۱ تا ژوئیه ۲۰۲۶ حدود ۲۹۲/۱۴ درصد بوده است. کمترین میزان تورم در این دوره، یعنی ۱/۶۵ درصد، در ژانویه ۱۹۹۹ ثبت شد و بالاترین میزان آن به آوریل ۱۹۹۰ بازمی‌گردد. با این حال، مسئله اصلی اقتصاد برزیل صرفا بالا بودن ارقام تورم نبود. این کشور در چرخه‌ای گرفتار شده بود که کاهش ارزش پول ملی، بی‌اعتمادی به آن و فرار از نگهداری پول را به یکدیگر پیوند می‌دادند. در چنین شرایطی، پول ملی دیگر صرفاً وسیله پرداخت نبود، بلکه به دارایی‌ای تبدیل شده بود که صاحبان آن می‌خواستند در کوتاه‌ترین زمان ممکن به شکل دیگری از ثروت تبدیلش کنند.

چگونه تورم گذشته، تورم آینده را می‌ساخت؟

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اقتصاد برزیل در آن دوره، شاخص‌بندی گسترده قیمت‌ها، دستمزدها، قراردادها و دارایی‌های مالی بود. این ویژگی باعث شده بود تورم به‌تدریج از یک پدیده ناشی از افزایش تقاضا یا هزینه تولید فراتر برود و به بخشی از سازوکار تصمیم‌گیری روزمره فعالان اقتصادی تبدیل شود.

وقتی تورم برای مدت طولانی بالا می‌ماند، مردم دیگر قیمت‌ها را صرفاً بر اساس شرایط جاری تعیین نمی‌کنند. فروشنده برای تعیین قیمت امروز به افزایش هزینه‌های گذشته و انتظار افزایش دوباره آن‌ها توجه می‌کند. کارفرما دستمزدها را متناسب با تورم ماه‌های گذشته افزایش می‌دهد و کارگران نیز برای جبران کاهش قدرت خرید خود، افزایش حقوق را بر مبنای تورم گذشته مطالبه می‌کنند. قراردادها و تعهدات مالی نیز با شاخص‌های مختلف تعدیل می‌شوند و وام‌ها و دارایی‌های مالی به شکل‌های گوناگون در برابر تورم محافظت می‌شوند.

به این ترتیب، تورم گذشته به مبنای تعیین قیمت‌ها و دستمزدهای امروز تبدیل می‌شود و افزایش‌های امروز نیز زمینه تورم فردا را فراهم می‌کنند. اقتصاددانان این پدیده را «اینرسی تورمی» می‌نامند؛ یعنی وضعیتی که در آن تورم به دلیل استمرار انتظارات و سازوکارهای تعدیل گذشته‌نگر، حتی بدون وقوع شوک جدید نیز ادامه پیدا می‌کند.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، تورم ماهانه برزیل از ۸۰ درصد نیز فراتر رفته بود. خانوارها برای جلوگیری از کاهش قدرت خرید خود به خرید و ذخیره کالاهای اساسی روی آورده بودند. بنگاه‌ها نیز تلاش می‌کردند منابع مالی خود را در معرض کاهش ارزش پول قرار ندهند. در نتیجه، چرخه‌ای خودتقویت‌شونده شکل گرفته بود: تورم بالا قدرت خرید پول را کاهش می‌داد؛ کاهش قدرت خرید، تمایل به نگهداری پول را کمتر می‌کرد؛ مردم برای خلاص‌شدن از پول به خرید کالا و دارایی روی می‌آوردند؛ سرعت گردش پول افزایش می‌یافت و این رفتار، فشارهای تورمی را تشدید می‌کرد. افزایش دوباره تورم نیز انگیزه فرار از پول ملی را تقویت می‌کرد. در چنین اقتصادی، حتی اگر دولت برای مدتی بتواند با اقدامات اداری قیمت‌ها را کنترل کند، تا زمانی که این سازوکار رفتاری و انتظاری اصلاح نشود، احتمال بازگشت تورم بسیار زیاد خواهد بود.

راز شکست ۶ برنامه تثبیت

برزیل بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۳ شش برنامه تثبیت اقتصادی را تجربه کرد. بانک مرکزی این کشور نیز در بررسی تاریخی خود تأکید کرده است که هیچ‌یک از این برنامه‌ها نتوانستند ثبات پایدار قیمت‌ها را برقرار کنند.

در این برنامه‌ها، دولت از ابزارهای مختلفی مانند تغییر واحد پول، حذف صفر، تثبیت یا کنترل دستوری قیمت‌ها، کنترل دستمزدها و تغییر نظام شاخص‌بندی استفاده کرد. با این حال، مشکل اصلی همچنان پابرجا بود: کسری‌ها و فشارهای مالی دولت، انتظارات تورمی و سازوکارهایی که تورم گذشته را به قیمت‌های آینده منتقل می‌کردند، به شکل مؤثر اصلاح نشده بودند. برای نمونه، طرحی در سال ۱۹۸۶ با هدف مهار تورم به اجرا درآمد. یکی از محورهای اصلی آن، منجمدکردن قیمت‌ها و دستمزدها بود. این سیاست در ابتدا کاهش قابل‌توجهی در تورم ایجاد کرد، اما چون ریشه‌های اصلی مشکل برطرف نشده بود، فشارهای تورمی دوباره بازگشتند.

برنامه‌های بعدی، نیز نتوانستند ثبات پایداری ایجاد کنند. تجربه این برنامه‌ها نشان داد که توقف موقت افزایش قیمت‌ها، بدون اصلاح عوامل ایجادکننده تورم، تنها ظاهر مسئله را تغییر می‌دهد. به بیان دیگر، سیاست‌گذار نمی‌تواند از مردم بخواهد به پولی اعتماد کنند که ارزش آن به‌طور مستمر کاهش می‌یابد. همچنین نمی‌تواند با تغییر نام پول یا حذف صفرها انتظار داشته باشد رفتار اقتصادی مردم به‌طور بنیادی تغییر کند، در حالی که همان عوامل تورم‌زا همچنان فعال هستند. شکست این ۶ برنامه سرانجام سیاست‌گذاران برزیلی را به این نتیجه رساند که برای خروج از ابرتورم باید به‌جای تکرار سیاست‌های قبلی، قواعد حاکم بر اقتصاد و شیوه تعیین قیمت‌ها را تغییر دهند. حاصل این تغییر نگرش، طراحی طرح رئال در سال ۱۹۹۴ بود.

اصلاح اقتصاد پیش از تغییر پول

نقطه عطف واقعی در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ شکل گرفت؛ زمانی که تیم اقتصادی دولت برزیل برنامه‌ای را طراحی کرد که قرار بود برخلاف تجربه‌های قبلی، نه با توقف دستوری قیمت‌ها و نه با معرفی فوری پول جدید، بلکه با تغییر تدریجی سازوکار اقتصادی به جنگ تورم برود. بانک مرکزی برزیل این برنامه را در سه مرحله اصلی توضیح می‌دهد: تعدیل مالی، ایجاد واحد حساب جدید به نام واحد ارزش رئال و در نهایت معرفی پول جدید.

نخستین مرحله، اصلاح وضعیت مالی دولت بود. سیاست‌گذاران به این نتیجه رسیده بودند که کاهش پایدار تورم بدون توجه به کسری بودجه و نحوه تأمین مالی دولت امکان‌پذیر نیست. اگر مردم تصور کنند دولت در نهایت برای جبران کسری‌های خود به خلق پول متوسل خواهد شد، هر برنامه اصلاح پولی با مشکل اعتبار مواجه می‌شود.

به همین دلیل، برنامه اقدام فوری در سال ۱۹۹۳ به اجرا درآمد. دولت تلاش کرد هزینه‌های عمومی را کاهش دهد، درآمدهای مالیاتی را افزایش دهد و انعطاف‌پذیری بودجه را بیشتر کند. پس از آن نیز صندوق اجتماعی اضطراری ایجاد شد تا بخشی از محدودیت‌های موجود در تخصیص درآمدهای دولت کاهش یابد و امکان مدیریت مؤثرتر منابع بودجه فراهم شود. اصلاحات ساختاری و خصوصی‌سازی نیز در کنار این اقدامات دنبال شدند.

هدف این اصلاحات آن نبود که تمام مشکلات مالی دولت در مدت کوتاهی برطرف شود؛ بلکه قرار بود بازارها و مردم به این اطمینان برسند که دولت قصد ندارد برای تأمین مالی خود دوباره به روش‌های تورم‌زا متوسل شود. این موضوع برای بازسازی اعتبار پولی اهمیت اساسی داشت. زیرا اگر مردم انتظار داشته باشند کسری بودجه در نهایت از طریق خلق پول جبران شود، حتی معرفی پول جدید نیز نمی‌تواند رفتار آن‌ها را تغییر دهد. در چنین شرایطی، خانوارها و بنگاه‌ها همچنان به دنبال تبدیل سریع پول داخلی به دارایی‌های دیگر خواهند بود. بنابراین، اصلاح مالی در طرح رئال یک اقدام جانبی نبود، بلکه پیش‌شرط اصلی بازسازی اعتماد به پول ملی محسوب می‌شد.

رئال چگونه کار کرد؟

مهم‌ترین و خلاقانه‌ترین بخش طرح رئال، ایجاد واحدی به نام «واحد ارزش رئال» بود. این واحد که به مدت چهار ماه، از اول مارس تا ۳۰ ژوئن ۱۹۹۴، مورد استفاده قرار گرفت، پول فیزیکی نبود و مردم با آن خرید نمی‌کردند؛ بلکه ابزاری برای بیان قیمت‌ها، دستمزدها و قراردادها بود. در آن زمان، پول رایج برزیل کروزیرو رئال نام داشت. مردم همچنان با همین پول خرید می‌کردند و پرداخت‌های روزمره را انجام می‌دادند، اما به‌تدریج قیمت کالاها و قراردادها بر اساس واحد ارزش رئال بیان می‌شدند. در واقع، دو واحد به‌طور هم‌زمان در اقتصاد حضور داشتند: کروزیرو رئال وسیله پرداخت بود و واحد ارزش رئال نقش معیار سنجش ارزش را بر عهده داشت.

واحد ارزش رئال مانند یک خط‌کش نسبتاً ثابت برای اندازه‌گیری ارزش کالاها و خدمات عمل می‌کرد. ارزش آن تقریباً معادل یک دلار آمریکا در نظر گرفته شده بود و بانک مرکزی برزیل هر روز نرخ تبدیل آن به کروزیرو رئال را اعلام می‌کرد.

در اول مارس ۱۹۹۴، هر واحد ارزش رئال برابر با ۶۴۷/۵۰ کروزیرو رئال بود. با ادامه تورم و کاهش ارزش پول قدیمی، مقدار کروزیرو رئال موردنیاز برای خرید یک واحد ارزش رئال افزایش یافت و در پایان دوره، یعنی ۳۰ ژوئن ۱۹۹۴، هر واحد ارزش رئال معادل ۲۷۵۰ کروزیرو رئال شد. اهمیت این سازوکار در آن بود که قیمت کالاها می‌توانست برحسب واحد ارزش رئال ثابت بماند، در حالی که معادل آن به پول قدیمی هر روز افزایش پیدا می‌کرد.

برای مثال، اگر قیمت کالایی ۱۰ واحد ارزش رئال بود، این قیمت در واحد حساب جدید ثابت می‌ماند؛ اما با کاهش ارزش کروزیرو رئال، خریدار باید هر روز مقدار بیشتری از پول قدیمی برای خرید همان کالا پرداخت می‌کرد. به این ترتیب، اقتصاد برزیل توانست میان دو مفهوم تفاوت قائل شود: کاهش ارزش پول موجود و افزایش واقعی قیمت یک کالا نسبت به کالاهای دیگر. این تمایز، پایه اصلی شکستن چرخه تورم اینرسی بود.

چرا واحد حساب تغییر کرد؟

مشکل برزیل این بود که قیمت‌ها و دستمزدها در ذهن و رفتار فعالان اقتصادی با تورم گذشته پیوند خورده بودند. برای مثال، اگر بنگاهی می‌دانست قیمت‌ها در ماه گذشته ۳۰ درصد افزایش یافته است، ممکن بود قیمت محصولات خود را با فرض ادامه همین روند افزایش دهد. کارگران نیز برای جبران کاهش قدرت خرید، افزایش دستمزد را بر اساس تورم گذشته مطالبه می‌کردند.

در نتیجه، افزایش دستمزدها هزینه بنگاه‌ها را بالا می‌برد و بنگاه‌ها نیز این افزایش هزینه را به قیمت کالاها منتقل می‌کردند. قیمت‌های جدید بار دیگر مبنای مطالبه دستمزدهای بالاتر قرار می‌گرفتند و چرخه تکرار می‌شد. واحد ارزش رئال این رابطه را تغییر داد. از آنجا که ارزش این واحد هر روز متناسب با کاهش ارزش پول موجود تعدیل می‌شد، فعالان اقتصادی می‌توانستند قیمت کالاها و خدمات را به‌جای وابسته‌کردن به تورم گذشته، بر اساس یک معیار حساب مشترک بیان کنند. بانک مرکزی برزیل نیز این ابزار را راهکاری برای حذف شاخص‌بندی گذشته‌نگر و شکستن اینرسی تورمی معرفی می‌کند. از سوی دیگر، مشکل برزیل تنها شاخص‌بندی یک نوع قرارداد نبود. حقوق کارگران، قیمت کالاها، قراردادها و تعهدات مالی در زمان‌های متفاوت و با شاخص‌های مختلف تعدیل می‌شدند. حذف ناگهانی این نظام نیز می‌توانست شوک‌های بزرگی به اقتصاد وارد کند؛ زیرا قیمت‌های نسبی هنوز با یکدیگر هماهنگ نشده بودند. واحد ارزش رئال امکان داد این انتقال به‌تدریج انجام شود. قیمت‌ها و قراردادها یکی پس از دیگری به واحد جدید تبدیل شدند. دستمزدها نیز با توجه به متوسط قدرت خرید گذشته به این واحد انتقال یافتند تا تفاوت زمان‌بندی پرداخت حقوق، موجب اختلال در قدرت خرید خانوارها نشود. در نتیجه، طی چهار ماه، بخش بزرگی از اقتصاد برزیل از واحدهای متعدد و شاخص‌های گذشته‌نگر به یک معیار حساب مشترک منتقل شد.

این همان تفاوت اساسی طرح رئال با برنامه‌های قبلی بود. دولت دیگر نمی‌خواست صرفاً قیمت‌ها را متوقف کند، بلکه درصدد تغییر قواعدی بود که بر اساس آن‌ها قیمت‌ها تعیین می‌شدند. اگر دولت در مارس ۱۹۹۴ بلافاصله پول جدیدی معرفی می‌کرد، آن پول وارد اقتصادی می‌شد که قیمت‌ها، دستمزدها و قراردادهای آن همچنان با منطق تورمی گذشته تنظیم می‌شدند. بنابراین، ابتدا واحد حساب تغییر کرد و پس از آماده‌شدن اقتصاد، وسیله پرداخت نیز تغییر یافت.

از واحد ارزش رئال تا تولد پول جدید

پس از چهار ماه اجرای این سازوکار، مرحله نهایی طرح رئال در اول ژوئیه ۱۹۹۴ آغاز شد. در این روز، واحد ارزش رئال به پول جدید برزیل تبدیل شد و هر واحد ارزش رئال معادل یک رئال در نظر گرفته شد. با توجه به اینکه در پایان دوره هر واحد ارزش رئال معادل ۲۷۵۰ کروزیرو رئال بود، نسبت تبدیل پول قدیمی به پول جدید نیز بر همین مبنا تعیین شد؛ یعنی ۲۷۵۰ کروزیرو رئال برابر با یک رئال قرار گرفت. از این مرحله به بعد، قیمت‌ها به پول جدید منتقل شدند و رئال جایگزین کروزیرو رئال شد؛ پولی که همچنان واحد پول برزیل است.

نکته مهم این است که رئال بدون اصلاحات قبلی معرفی نشد. ابتدا اصلاحات مالی آغاز شد، سپس سازوکار انتقال تورم گذشته به آینده با استفاده از واحد ارزش رئال تغییر کرد و در نهایت پول جدید وارد اقتصاد شد. به همین دلیل، معرفی رئال را نمی‌توان اقدامی مستقل از اصلاحات مالی و پولی دانست. پول جدید در واقع نتیجه یک برنامه گسترده‌تر برای بازسازی اعتبار پول ملی بود.

سقوط سریع تورم با یک تغییر

اثر طرح رئال به‌سرعت در شاخص‌های تورمی نمایان شد. بر اساس شاخص قیمت مصرف‌کننده برزیل، تورم ماهانه که در ژوئن ۱۹۹۴ حدود ۴۷/۴۳ درصد بود، در ژوئیه به ۶/۸۴ درصد و در اوت به حدود ۱/۸۶ درصد کاهش یافت. تورم ۱۲ماهه نیز که در ژوئن ۱۹۹۴ حدود ۴۹۲۲ درصد گزارش شده بود، در پایان همان سال به حدود ۹۱۶ درصد رسید. در مجموع، نرخ تورم سال ۱۹۹۴ به حدود ۲۰۰۰ درصد محدود شد و در سال ۱۹۹۵ نیز تورم سالانه به حدود ۲۲ درصد کاهش یافت.

البته این کاهش چشمگیر را نمی‌توان تنها به ایجاد واحد ارزش رئال نسبت داد. این ابزار یکی از اجزای برنامه تثبیت اقتصادی بود و در کنار اصلاحات مالی، سیاست پولی سخت‌گیرانه و استفاده از نرخ ارز به‌عنوان لنگر اسمی عمل کرد. پس از معرفی رئال نیز بانک مرکزی برزیل سیاست پولی نسبتاً انقباضی را ادامه داد. سیاست‌گذاران به این موضوع توجه داشتند که کاهش ناگهانی تورم می‌تواند قدرت خرید واقعی خانوارها را افزایش دهد و زمینه رشد تقاضا را فراهم کند. اگر این افزایش تقاضا با ظرفیت تولید و سیاست پولی متناسب نباشد، احتمال بازگشت فشارهای تورمی وجود دارد. به همین دلیل، محدودیت‌های اعتباری و افزایش نرخ بهره سیاستی در دستور کار قرار گرفتند تا کاهش تورم به موج تازه‌ای از افزایش قیمت‌ها منجر نشود.

از منظر کاهش ارزش پول، اهمیت اصلی این دستاورد آن بود که اقتصاد برزیل به‌تدریج توانست از چرخه‌ای خارج شود که در آن مردم برای فرار از کاهش قدرت خرید، پول خود را سریع‌تر خرج می‌کردند و همین رفتار به افزایش سرعت گردش پول و تشدید تورم می‌انجامید.

با ایجاد یک واحد حساب مشترک و کاهش تورم، امکان بازسازی تدریجی تقاضا برای نگهداری پول ملی فراهم شد. در واقع، واحد ارزش رئال با توقف دستوری قیمت‌ها تورم را مهار نکرد؛ بلکه با تغییر معیار محاسبه ارزش و هماهنگ‌کردن قیمت‌ها، ارتباط مکانیکی میان تورم گذشته و قیمت‌های آینده را تضعیف کرد.

بازگشت به ثبات در اقتصاد

برزیل برای خروج از بحران، تنها به شکستن ابرتورم اکتفا نکرد. سیاست‌گذاران به این نتیجه رسیده بودند که کاهش سریع تورم اگر به یک چارچوب پایدار برای سیاست‌گذاری پولی متصل نشود، ممکن است دستاوردی موقت باشد. به همین دلیل، برزیل در سال ۱۹۹۹ نظام هدف‌گذاری تورم را پذیرفت. با این تحول، ثبات قیمت‌ها از یک برنامه اضطراری به چارچوبی نهادی و دائمی برای سیاست‌گذاری پولی تبدیل شد. در این نظام، بانک مرکزی باید سیاست‌های خود را در جهت دستیابی به هدف تورمی تنظیم کند و درباره عملکرد خود شفاف و پاسخ‌گو باشد. تثبیت انتظارات تورمی، افزایش شفافیت و تقویت پاسخ‌گویی سیاست پولی نیز از عواملی بودند که به حفظ اعتبار برنامه کمک کردند.

در واقع، تجربه برزیل را می‌توان در دو مرحله توضیح داد: مرحله نخست، شکستن ابرتورم و بازسازی اولیه اعتبار پول ملی بود؛ مرحله دوم، تبدیل این موفقیت به ثبات نهادی و بلندمدت. اگر برزیل فقط در سال ۱۹۹۴ تورم را کاهش می‌داد، اما در سال‌های بعد به سیاست‌های گذشته بازمی‌گشت، خروج پایداری از چرخه کاهش ارزش پول اتفاق نمی‌افتاد. آنچه اهمیت داشت، تداوم اصلاحات و ایجاد اطمینان نسبت به رفتار آینده سیاست‌گذار پولی بود. بر اساس ارزیابی تاریخی بانک مرکزی برزیل، تثبیت انتظارات تورمی، شفافیت و پاسخ‌گویی سیاست پولی از عوامل مهم عملکرد نظام هدف‌گذاری تورم بوده‌اند. این چارچوب به اقتصاد برزیل کمک کرد تا در مواجهه با شوک‌های اقتصادی سال‌های بعد نیز به ابرتورم‌های دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بازنگردد.

تجربه برزیل برای اقتصاد ایران

تجربه برزیل برای اقتصاد ایران یک پیام مهم دارد: اعتبار پول ملی را نمی‌توان با تغییر نام، حذف صفر یا چاپ اسکناس جدید احیا کرد. آنچه به پول اعتبار می‌دهد، مجموعه‌ای از سیاست‌های مالی و پولی معتبر، انضباط بودجه‌ای، مهار انتظارات تورمی و اطمینان مردم از حفظ قدرت خرید آن است. از این منظر، اگر قرار باشد تجربه برزیل برای ایران مورد استفاده قرار گیرد، باید به‌جای تکرار ظاهری معرفی رئال، منطق اقتصادی این برنامه در قالب یک «طرح ریال» بازطراحی شود. در چنین طرحی، نقطه آغاز باید اصلاح وضعیت مالی دولت و کاهش وابستگی تأمین مالی آن به منابع تورم‌زا باشد. تا زمانی که کسری بودجه و شیوه تأمین مالی دولت اصلاح نشود، هرگونه تغییر واحد پول ممکن است تنها به تغییر اعداد و ظاهر اسکناس‌ها محدود بماند. در مرحله بعد، باید مسئله اینرسی تورمی و وابستگی قیمت‌ها، دستمزدها و قراردادها به تورم گذشته مورد توجه قرار گیرد. تجربه برزیل نشان می‌دهد که ایجاد یک واحد حساب مشترک و باثبات‌تر می‌تواند به هماهنگی قیمت‌ها و کاهش انتقال خودکار تورم گذشته به آینده کمک کند. از این منظر، بررسی امکان طراحی ابزاری متناسب با شرایط ایران، با الهام از واحد ارزش رئال، می‌تواند یکی از محورهای مهم مطالعات اصلاح پولی باشد.

البته چنین ابزاری در ایران نمی‌تواند بدون بررسی ساختار اقتصادی، نظام بانکی، قراردادهای مالی، سازوکار تعیین دستمزدها و الزامات حقوقی، عیناً از تجربه برزیل اقتباس شود. مسئله اصلی، طراحی سازوکاری است که بتواند بدون ایجاد اختلال در معاملات و تعهدات اقتصادی، معیار سنجش ارزش را از نوسانات پول موجود تا حد امکان جدا کند. در مرحله نهایی، پس از آنکه اصلاحات مالی و پولی به نتایج قابل اتکا رسید و انتظارات تورمی مهار شد، می‌توان اصلاح واحد پول و حذف صفرها را به‌عنوان بخشی از برنامه بازسازی اعتبار ریال دنبال کرد. تفاوت این رویکرد با تغییرات معمول پولی در آن است که در طرح ریال، پول جدید نقطه آغاز اصلاحات نیست؛ بلکه نتیجه و نماد موفقیت مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی خواهد بود.

برخورداری: احتمال ابرتورم در اقتصاد ایران را منتفی می‌دانم

اقتصاد ایران در دوراهی جنگ و صلح

گفت‌وگو

اقتصاد ایران در شرایطی میان تداوم تنش‌ها و احتمال حرکت به سمت صلح و ثبات قرار گرفته که چشم‌انداز تورم، سیاست‌های پولی و مسیر تأمین مالی تولید بیش از گذشته به تحولات سیاسی و اقتصادی گره خورده است. در چنین فضایی، تصمیم‌گیری درباره نرخ‌های سود بانکی، نحوه هدایت اعتبارات، مدیریت انتظارات و اصلاح ساختار بودجه، از جمله موضوعاتی است که می‌تواند بر مسیر آینده اقتصاد کشور اثر بگذارد.

سجاد برخورداری، استاد اقتصاد دانشگاه تهران، با بررسی سناریوهای مختلف پیش‌روی اقتصاد کشور، احتمال وقوع ابرتورم را منتفی می‌داند، اما هشدار داد که استمرار وضعیت نه جنگ و نه صلح می‌تواند به تشدید تورم و نزدیک شدن آن به سطوح سه‌رقمی منجر شود. وی همچنین با تأکید بر ضرورت شکل‌گیری توافقی مبتنی بر تأمین منافع اقتصادی کشور و کاهش نااطمینانی‌ها، اصلاح تدریجی نرخ‌های سود بانکی، هدایت اعتبارات به سمت تولید، ارتباط مؤثر بانک مرکزی با جامعه و اصلاح ساختار هزینه‌های بودجه را از جمله الزامات مدیریت اقتصاد در شرایط کنونی عنوان کرد.

در ادامه، مشروح این گفت‌وگو را می‌خوانید:



با توجه به شرایط فعلی، اگر جنگ ادامه پیدا کند یا به صلح برسیم، سناریوهای مختلف تورمی اقتصاد ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

درباره اینکه آیا اقتصاد ایران به سمت ابرتورم حرکت خواهد کرد یا خیر، شخصاً معتقدم چنین اتفاقی رخ نخواهد داد؛ زیرا در نهایت کنترل‌های اقتصادی شدیدتر خواهد شد. ابرتورم به معنای تجربه تورم‌های ماهانه بسیار بالاست و تصور نمی‌کنم اقتصاد ایران چنین شرایطی را تجربه کند. با این حال، تردیدی نیست که در شرایط فعلی، تورم‌های بالایی را تجربه خواهیم کرد. البته میزان تورم به این بستگی دارد که شرایط جنگی چگونه پیش برود و آیا وضعیت موجود بهبود پیدا کند یا سناریوی بدتری برای اقتصاد رقم بخورد.

اگر وضعیت نه جنگ و نه صلح ادامه پیدا کند، به نظر من احتمال تداوم بلندمدت آن چندان زیاد نیست؛ زیرا در نهایت یکی از دو وضعیت جنگ یا صلح، به شکلی نسبتاً پایدار، اتفاق خواهد افتاد. اگر جنگ مجدداً ادامه پیدا کند، تأمین هزینه‌های دفاعی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و همین موضوع می‌تواند فشارهای بیشتری بر اقتصاد وارد کند. از این محل نیز احتمال تحمیل تورم‌های بسیار شدید وجود دارد، هرچند معتقدم نباید لزوماً انتظار وقوع ابرتورم را داشته باشیم.

اما اگر شرایط به سمت صلح و ایجاد ثبات نسبی حرکت کند، کنترل تورم نیز امکان‌پذیر خواهد بود. البته کاهش تورم از سطوحی مانند ۸۰ درصد به حدود ۵۰ درصد، فرآیندی زمان‌بر خواهد بود و ممکن است سه تا چهار سال طول بکشد. بنابراین حتی در صورت شکل‌گیری شرایط باثبات، اقتصاد ایران همچنان برای مدتی با مسئله تورم بالا درگیر خواهد بود.

در مقابل، اگر وضعیت نه جنگ و نه صلح برای مدتی ادامه پیدا کند، تورم‌های اقتصاد ایران می‌توانند به اعداد سه‌رقمی نزدیک شوند. به همین دلیل، لازم است برای اقتصاد کشور سناریوهای مشخصی در نظر گرفته شود و سیاست‌گذار متناسب با هر سناریو، برنامه‌های لازم را تدوین کند.

با توجه به شرایط موجود، چه نوع توافقی می‌تواند از منظر اقتصادی برای کشور سودمند باشد؟

اقتصاد اساساً مبتنی بر نظریه بازی‌هاست؛ زیرا بازیگران مختلف هرکدام راهبرد مشخصی را دنبال می‌کنند و هر راهبرد نیز بر اساس منافعی که برای آن بازیگر تعریف شده، شکل می‌گیرد. طبیعی است که طرف مقابل نیز منافع خاص خود را دنبال می‌کند و در نهایت باید نقطه‌ای مشترک میان منافع دو طرف شکل بگیرد.

از نظر اقتصادی، ابتدا باید بپذیریم که سابقه شرایط جنگی و تنش‌های موجود صرفاً به یک یا دو سال اخیر محدود نمی‌شود و ریشه‌های آن به سال‌های ابتدایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بازمی‌گردد. بنابراین نباید با این تصور وارد مذاکرات شویم که با یک توافق، تمام تحریم‌ها برداشته خواهد شد. به نظر من، احتمال تحقق چنین موضوعی بسیار کم است. اما توافقی که بتواند دست‌کم نااطمینانی را از فضای اقتصاد کشور دور کند، خود یک دستاورد مهم و حتی یک برد اقتصادی برای ایران خواهد بود. نکته دیگر این است که اگر بتوانیم به شرایطی مشابه دوره پس از سال ۱۳۹۷ بازگردیم، یعنی با وجود تداوم تحریم‌ها، برخی روزنه‌های اقتصادی برای کشور وجود داشته باشد، به نظر من اقتصاد ایران از این وضعیت منتفع خواهد شد.

البته اگر بخواهیم به شرایط پیش از سال ۱۳۹۷ و وضعیت برجام بازگردیم، مسیر دشوارتری پیش‌رو خواهیم داشت؛ زیرا طرف مقابل امتیازاتی را مطالبه می‌کند که برخی از آنها با مبانی و چارچوب‌های جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارد و عبور از آنها آسان نیست. بنابراین احتمال تحقق چنین سناریویی را پایین می‌دانم.

با این حال، اگر توافقی شکل بگیرد که محاصره اقتصادی را برطرف کند، امکان فروش نفت را برای کشور فراهم آورد و اجازه دهد صادرات نفت ایران در سطح حدود دو تا دو و نیم میلیون بشکه در روز قرار بگیرد، این موضوع می‌تواند به اقتصاد کشور کمک کند. لزوماً ضرورتی ندارد که به سطح صادرات سه میلیون بشکه‌ای بازگردیم؛ همین میزان نیز می‌تواند آثار مثبتی داشته باشد.

همچنین برقراری ارتباطات بانکی با کشورهای اروپایی، کشورهای منطقه، چین و روسیه و حتی برخی کشورهای درجه دوم اروپایی می‌تواند به بهبود وضعیت اقتصادی کشور کمک کند. در مجموع، توافقی که بتواند نااطمینانی را کاهش دهد، امکان فروش نفت و برقراری روابط بانکی و تجاری را فراهم کند و اقتصاد را به سمت ثبات نسبی سوق دهد، از منظر اقتصادی قابل دفاع است.

ارزیابی شما از وضعیت نرخ‌های سود بانکی چیست و آیا باید به سمت افزایش یا آزادسازی این نرخ‌ها حرکت کنیم یا خیر؟

نرخ سود بانکی، چه نرخ سود بین‌بانکی باشد، چه نرخ سود تسهیلات و چه نرخ سود سپرده‌ها، یکی از متغیرهای کلیدی اقتصاد است. این متغیر به‌شدت بر رفتار عاملان اقتصادی اثر می‌گذارد و به آنها سیگنال می‌دهد.

اگر با این متغیر به‌درستی برخورد نکنیم، به‌طور طبیعی رانت ایجاد می‌شود. این رانت ممکن است به بخش خصوصی یا بخش دولتی اختصاص پیدا کند و هرکسی که به این نظام نزدیک‌تر باشد، سهم بیشتری از آن را به دست می‌آورد.

این مسئله صرفاً مختص اقتصاد ایران نیست و در کشورهای دیگر نیز تجربه شده است. برای مثال، در چین نیز در دوره‌هایی با نوعی نظام کنترل دستوری نرخ بهره مواجه بوده‌ایم که نرخ سود را پایین‌تر از نرخ تورم نگه می‌داشت. در چنین شرایطی، دولت عملاً از طریق نرخ‌های پایین سود، خود را با هزینه بسیار اندکی تأمین مالی می‌کرد.

در اقتصاد ایران نیز چنین وضعیتی وجود دارد، اما پرسش مهم این است که چه کسانی از این منابع ارزان‌قیمت استفاده می‌کنند؟ بخشی از این منابع به بخش خصوصی اختصاص پیدا می‌کند که سهم تولیدی آن پایین است یا فعالیت‌های آن بیشتر در حوزه خدمات و بازرگانی قرار دارد. از سوی دیگر، خود دولت نیز می‌تواند از این شرایط برای تأمین مالی ارزان استفاده کند.

در واقع، ما در حال ایجاد رانت‌هایی در اقتصاد هستیم و این رانت‌ها را در اختیار گروه‌هایی قرار می‌دهیم که به منابع مالی ارزان دسترسی بیشتری دارند. چنین وضعیتی به‌طور طبیعی می‌تواند اقتصاد را با مشکل مواجه کند و پیامدهای گسترده‌ای به دنبال داشته باشد.

با این حال، آیا باید نرخ سود بانکی را به‌طور کامل آزاد کنیم؟ پاسخ منفی است؛ زیرا اقتصاد ایران در شرایط فعلی توان تحمل چنین شوکی را ندارد. اما لازم است به‌صورت تدریجی به سمت اصلاح این وضعیت حرکت کنیم. در گام نخست باید فضای بسته و محدود موجود را اصلاح کنیم و اجازه دهیم نرخ‌ها متناسب با شرایط اقتصادی تعدیل شوند.

همان‌طور که گفتم، نرخ سود یکی از قیمت‌های کلیدی در اقتصاد است و باید متناسب با رفتار عاملان اقتصادی و شرایط حاکم بر بازار تنظیم شود. البته اقدامات اولیه در مسیر اصلاح این وضعیت آغاز شده و اقدام مثبتی است، اما مسئله مهم‌تر، نحوه اجرا و تداوم آن است. باید گام‌های مشخصی تعریف شود و در یک افق زمانی معین، به سمت نرخ‌های بالاتر حرکت کنیم تا بخشی از شکاف موجود و رانت‌های ناشی از آن از بین برود.

همچنین باید توجه داشت که ذی‌نفعان این رانت‌ها ممکن است در برابر اصلاحات مقاومت کنند و همین موضوع می‌تواند مسائل و چالش‌های دیگری ایجاد کند. بنابراین داشتن برنامه مشخص و تداوم آن برای موفقیت این سیاست اهمیت زیادی دارد.

به‌طور کلی، بانک مرکزی در ایام جنگ و شرایط بحرانی چه رویکردی باید در پیش بگیرد؟

در ادبیات اقتصادی و تجربیات کشورهای مختلف، درباره وظایف بانک‌های مرکزی در شرایط جنگی و بحران، مباحث و تجارب گسترده‌ای وجود دارد. بانک مرکزی در چنین شرایطی بیش از هر چیز نقش تثبیت‌کنندگی دارد. در ادبیات جدید اقتصادی نیز بر این نقش تأکید زیادی می‌شود.

در شرایط عادی ممکن است اولویت سیاست‌گذار بر ساختار بازار، سازوکارهای بازارمحور و اجرای قواعد متعارف اقتصادی باشد، اما در شرایط بحرانی نمی‌توان این موضوعات را در اولویت نخست قرار داد. البته منظورم این نیست که این اصول به‌طور کامل کنار گذاشته شوند، بلکه باید متناسب با شرایط بحران، اولویت‌های سیاست‌گذاری تغییر کند.

در چنین وضعیتی، بانک مرکزی باید از برخی سیاست‌های نامتعارف و متناسب با شرایط بحرانی استفاده کند. موضوع مهم دیگر، حمایت از بخش تولید است. در شرایط نامتعارف و بحرانی، حمایت از تولید واقعی باید در اولویت بانک مرکزی قرار بگیرد. حتی اگر لازم باشد، می‌توان خطوط اعتباری خاص و ویژه‌ای برای بخش تولید تعریف کرد.

البته منظور از حمایت اعتباری، تزریق بی‌ضابطه منابع و افزایش نقدینگی بدون هدف نیست. باید میان نقدینگی که به فعالیت‌های غیرمولد و سفته‌بازانه وارد می‌شود و اعتباری که به حفظ و استمرار تولید اختصاص پیدا می‌کند، تفاوت قائل شد.

اگر منابع مالی به سمت تولید واقعی هدایت شوند، می‌توانند ظرفیت تولید را حفظ کنند و مانع از آسیب بیشتر به اقتصاد شوند. مسئله اصلی این است که نقدینگی خلق‌شده در اقتصاد به کدام بخش وارد می‌شود.

نقدینگی که به جای تولید به فعالیت‌های واسطه‌گری، دلالی و سفته‌بازی اختصاص پیدا می‌کند، می‌تواند آثار تورمی شدیدی داشته باشد؛ اما اعتباری که به بخش تولید واقعی می‌رسد، می‌تواند به حفظ ظرفیت تولید و ایجاد ارزش افزوده کمک کند.

برای این موضوع می‌توان تجربه کشورهایی مانند کره جنوبی را بررسی کرد. در این کشور، رشد نقدینگی در برخی دوره‌ها قابل توجه بوده، اما این رشد لزوماً به افزایش متناسب تورم منجر نشده است؛ زیرا بخش مهمی از منابع به سمت تولید هدایت شده بود. بنابراین باید بررسی کنیم نقدینگی در کدام بخش اقتصاد قرار گرفته و چه اثری بر تولید و فعالیت‌های اقتصادی گذاشته است. اگر منابع به سمت تولید بروند، الزاماً همان پیامدهای تورمی را نخواهند داشت که در صورت ورود به فعالیت‌های غیرمولد ایجاد می‌شود.

البته این کار در اقتصاد ایران آسان نیست. ما ساختار اقتصادی خاصی داریم و هدایت منابع مالی به سمت تولید به‌سادگی امکان‌پذیر نیست. به‌ویژه در شرایط بحران، انگیزه سرمایه‌گذاری و تولید کاهش پیدا می‌کند و بازدهی فعالیت‌های تولیدی نیز ممکن است کمتر شود. با این حال، بانک مرکزی می‌تواند از طریق خطوط اعتباری، تسهیلات ویژه و سازوکارهای هدفمند تأمین مالی، از این بخش حمایت کند. در چنین شرایطی، هدایت اعتبار به سمت تولید واقعی باید یکی از اولویت‌های اصلی سیاست‌گذار پولی باشد.

متن کامل را در تازه‌های اقتصاد بخوانید

> **معتقدم قتصاد ایران به سمت ابرتورم حرکت نخواهد کرد؛ زیرا در نهایت کنترل‌های اقتصادی شدیدتر خواهد شد. ابرتورم به معنای تجربه تورم‌های ماهانه بسیار بالاست و تصور نمی‌کنم اقتصاد ایران چنین شرایطی را تجربه کند. با این حال، تردیدی نیست که در شرایط فعلی، تورم‌های بالایی را تجربه خواهیم کرد؛ البته میزان تورم به این بستگی دارد که شرایط جنگی چگونه پیش برود و آیا وضعیت موجود بهبود پیدا کند یا خیر.**
>
> **اگر وضعیت نه جنگ و نه صلح برای مدتی ادامه پیدا کند، تورم‌های اقتصاد ایران می‌توانند به اعداد سه‌رقمی نزدیک شوند. به همین دلیل، لازم است برای اقتصاد کشور سناریوهای مشخصی در نظر گرفته شود و سیاست‌گذار متناسب با هر سناریو، برنامه‌های لازم را تدوین کند.**

پول بازسازی ایران پساجنگ کجاست؟

کلان

بازسازی اقتصاد ایران پس از جنگ، فقط به بازسازی ساختمان‌ها، جاده‌ها، شبکه‌های انرژی و زیرساخت‌های آسیب‌دیده محدود نمی‌شود؛ مسئله اصلی، تأمین منابع مالی لازم برای بازگرداندن چرخه تولید، احیای تجارت، بازسازی بنگاه‌ها و ترمیم زیرساخت‌های اقتصادی است. پرسش مهم اینجاست که این منابع از کجا باید تأمین شوند؟ آیا ایران می‌تواند از ظرفیت نهادهای مالی بین‌المللی برای تأمین هزینه‌های بازسازی استفاده کند یا تحریم‌ها و محدودیت‌های سیاسی، این فرصت‌ها را نیز به منابعی غیرقابل دسترس تبدیل کرده‌اند؟

بررسی ظرفیت‌های ناشی از عضویت ایران در پنج نهاد مالی بین‌المللی شامل گروه بانک توسعه اسلامی، بانک تجارت و توسعه اکو، بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، صندوق بین‌المللی پول و گروه بانک جهانی، از وجود ظرفیت‌های مالی قابل توجه برای تأمین مالی پروژه‌های توسعه‌ای و بازسازی کشور حکایت دارد؛ ظرفیت‌هایی که بخشی از آنها به تأمین مالی مستقیم پروژه‌ها و تجارت و بخشی دیگر به بیمه سرمایه‌گذاری، تضمین ریسک و ابزارهای مدیریت نقدینگی ارزی مربوط می‌شود.

جدیدترین گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد ایران، بر اساس جایگاه سهام‌داری و معیارهای سهم‌محور مورد استفاده در این بررسی، در گروه بانک توسعه اسلامی حدود ۱.۰۴ میلیارد دلار ظرفیت تأمین مالی و حدود ۱.۰۲ میلیارد دلار ظرفیت پوشش بیمه‌ای و تضمین ریسک دارد. این رقم برای بانک تجارت و توسعه اکو حدود ۲۰۴ میلیون دلار و برای بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا حدود ۱۷۰ میلیون دلار برآورد شده است. در صندوق بین‌المللی پول نیز معیار سهم‌محور منابع رسمی حدود ۳۰۳.۸ میلیون دلار و امکان مبادله مازاد حق برداشت مخصوص (SDR) حدود ۲۷۷.۵ میلیون دلار برآورد می‌شود؛ دو ظرفیتی که ماهیت یکسانی ندارند. در گروه بانک جهانی نیز ظرفیت متناظر بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه حدود ۵۴۸ میلیون دلار است.

البته این ارقام به معنای وام قطعی، سهمیه قابل برداشت یا تعهد پرداخت از سوی این نهادها نیستند؛ بلکه برآوردهایی مبتنی بر سهم و جایگاه ایران در ساختار مالی آنها هستند. به بیان دیگر، ایران روی کاغذ از ظرفیت‌های قابل توجهی برخوردار است، اما تبدیل این ظرفیت‌ها به منابع واقعی بازسازی، به شرایط سیاسی، ضوابط اعتباری، کیفیت پروژه‌ها و میزان تعامل با نهادهای مالی بین‌المللی بستگی دارد.



چرا میلیاردها دلار به ایران نمی‌رسد؟

عضویت در یک نهاد مالی بین‌المللی، به‌تنهایی به معنای دسترسی آزاد و خودکار به منابع آن نیست. کشورها برای استفاده از تسهیلات این نهادها باید مجموعه‌ای از الزامات را رعایت کنند؛ از برخورداری از شرایط اعتباری و ارائه پروژه‌های اقتصادی توجیه‌پذیر گرفته تا رعایت مقررات مالی، ارزیابی ریسک و طی کردن فرآیندهای تصویب و نظارت. نتایج بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد میان ظرفیت حقوقی ناشی از عضویت ایران در نهادهای مالی بین‌المللی و امکان عملی بهره‌گیری از منابع آنها فاصله قابل توجهی وجود دارد.

این فاصله برای همه نهادها یکسان نیست. برخی از آنها، مانند بانک توسعه اسلامی و بانک تجارت و توسعه اکو، به دلیل ماهیت فعالیت، ساختار منطقه‌ای و سابقه همکاری با ایران، امکان پیگیری بیشتری برای توسعه همکاری‌های مالی فراهم می‌کنند. بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا نیز می‌تواند در تأمین مالی پروژه‌های زیربنایی و اتصال منطقه‌ای نقش‌آفرین باشد.

در مقابل، استفاده از منابع گروه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول با ملاحظات سیاسی و اجرایی بیشتری همراه است. محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها، شرایط روابط بین‌المللی و الزامات عملیاتی این نهادها، بهره‌برداری از ظرفیت‌های آنها را پیچیده‌تر کرده است. بنابراین، مسئله فقط پیدا کردن منابع مالی نیست؛ ایران باید بتواند پروژه‌هایی طراحی کند که از نظر اقتصادی توجیه‌پذیر، از نظر مالی قابل ارزیابی و از نظر مقرراتی واجد شرایط دریافت تسهیلات باشند. اینجاست که داشتن پروژه‌های آماده، توان مذاکره و تعامل مستمر با نهادهای مالی بین‌المللی اهمیت پیدا می‌کند.

مهم‌ترین مسیر برای تأمین مالی بازسازی

در میان ۵ نهاد مورد بررسی، گروه بانک توسعه اسلامی از ظرفیت‌های متنوعی برای همکاری مالی با ایران برخوردار است. جایگاه سهام‌داری ایران، سابقه بازپرداخت تعهدات و ماهیت توسعه‌ای و اسلامی این بانک، زمینه مناسبی برای پیگیری منابع مالی در حوزه بازسازی و توسعه فراهم کرده است. مزیت مهم این گروه، محدود نبودن فعالیت‌های آن به اعطای تسهیلات پروژه‌ای است. بانک توسعه اسلامی و نهادهای وابسته به آن می‌توانند از مسیرهای مختلفی مانند تأمین مالی پروژه‌ها، تأمین مالی تجارت، حمایت از بخش خصوصی، بیمه سرمایه‌گذاری و تضمین ریسک، در بازسازی اقتصاد ایران نقش داشته باشند.

متن کامل را در تازه‌های اقتصاد بخوانید

زمستان سخت خودروسازان آلمانی

موج تعدیل نیرو و تعطیلی کارخانه‌ها در راه است



اروپا

به نقل از رویترز؛ خودروسازان و قطعه‌سازان بزرگ آلمانی در ماه‌های آینده با مذاکرات دشوار کارگری و احتمال اعتصاب‌های گسترده روبه‌رو خواهند شد. شرکت‌هایی مانند فولکس‌واگن، مرسدس‌بنز، بوش و شفلر برنامه‌هایی برای کاهش هزاران فرصت شغلی و مهار هزینه‌های عملیاتی در دستور کار قرار داده‌اند؛ تصمیم‌هایی که احتمالاً با مقاومت شدید اتحادیه‌های کارگری مواجه خواهد شد.

برای سال‌ها، درآمد بالای خودروسازان آلمانی از بازارهای جهانی، هزینه‌های سنگین نیروی کار و تولید در این کشور را جبران می‌کرد؛ اما اکنون رقابت فزاینده چین، تعرفه‌های آمریکا و ضعف تقاضا، این الگوی اقتصادی را با چالش جدی مواجه کرده است.

زنگ خطر برای غول‌های خودروسازی آلمان

کاهش سودآوری شرکت‌های بزرگ خودروسازی آلمان به یکی از مهم‌ترین نشانه‌های بحران در این صنعت تبدیل شده است. فولکس‌واگن در ماه گذشته بزرگ‌ترین زیان عملیاتی خود در بیش از یک دهه اخیر را گزارش کرد. همچنین حاشیه سود عملیاتی بخش خودروی مرسدس‌بنز و بی‌ام‌و در ۹ ماه نخست سال به‌ترتیب به ۱.۹ و ۳.۵ درصد رسید؛ در حالی که این ارقام چهار سال قبل ۱۴.۹ و ۸.۷ درصد بود. تحلیلگران معتقدند کاهش بازده سرمایه‌گذاری و افت سودآوری، مذاکرات پیش‌روی شرکت‌ها با اتحادیه‌های کارگری را به یکی از دشوارترین دوره‌های سال‌های اخیر تبدیل خواهد کرد.

بیشترین تنش‌ها در حال حاضر در شرکت فولکس‌واگن، بزرگ‌ترین خودروساز اروپا، مشاهده می‌شود. این شرکت مذاکرات دشواری را با اتحادیه IG Metall، بزرگ‌ترین اتحادیه کارگری آلمان، درباره کاهش هزینه‌های نیروی انسانی و دستمزدها آغاز کرده است. اتحادیه IG Metall اعلام کرده با برنامه‌های کاهش حقوق و تعدیل نیرو مخالفت خواهد کرد. مذاکره‌کننده ارشد این اتحادیه نیز پیشنهاد فولکس‌واگن را توهین‌آمیز دانسته و دستیابی به توافق در کوتاه‌مدت را بعید ارزیابی کرده است. بر اساس داده‌های مؤسسه اقتصاد جهانی کیل، هزینه نیروی کار در صنعت خودروسازی آلمان به حدود ۶۵ یورو در ساعت می‌رسد. این رقم بیش از یک‌ونیم برابر هزینه نیروی کار در آمریکا و بیش از سه برابر سطح آن در لهستان است.

فولکس‌واگن معتقد است کاهش عمیق هزینه‌ها برای حفظ قدرت رقابت این شرکت ضروری است. این خودروساز قصد دارد تا پایان ژوئن ۲۰۲۷ برنامه آینده کارخانه‌های اروپایی خود را نهایی کند. چهار سایت تولیدی در آلمان نیز در شرایطی قرار دارند که برای آن‌ها مدل خودروی جایگزین مشخصی در برنامه فعلی شرکت در نظر گرفته نشده است. بر اساس گزینه‌های مطرح‌شده، این کارخانه‌ها ممکن است به تولید تجهیزات نظامی اختصاص یابند، برای تولید خودروهای ویژه بازار چین مورد استفاده قرار گیرند یا در صورت شکست سایر راهکارها، طی دهه آینده تعطیل شوند. اتحادیه IG Metall نیز تهدید کرده است در صورت نرسیدن به توافق، از اول ژانویه اعتصاب در فولکس‌واگن را آغاز خواهد کرد. پیش از این نیز اعتصاب‌های یک‌روزه در شرکت بی‌ام‌و و بخش آئودی فولکس‌واگن برگزار شده بود.

مشترک مؤسسات Roland Berger و Lazard، میانگین حاشیه سود عملیاتی تأمین‌کنندگان قطعات خودرو در اروپا در سال جاری به ۲.۹ درصد کاهش خواهد یافت؛ در حالی که این رقم در سال ۲۰۱۸ حدود ۷.۱ درصد بود. در حالی که حاشیه سود رقبای چینی از ۹ درصد به ۵.۸ درصد کاهش یافته است؛ موضوعی که نشان می‌دهد فشار هزینه‌ای و رقابتی بر قطعه‌سازان اروپایی شدیدتر بوده است.

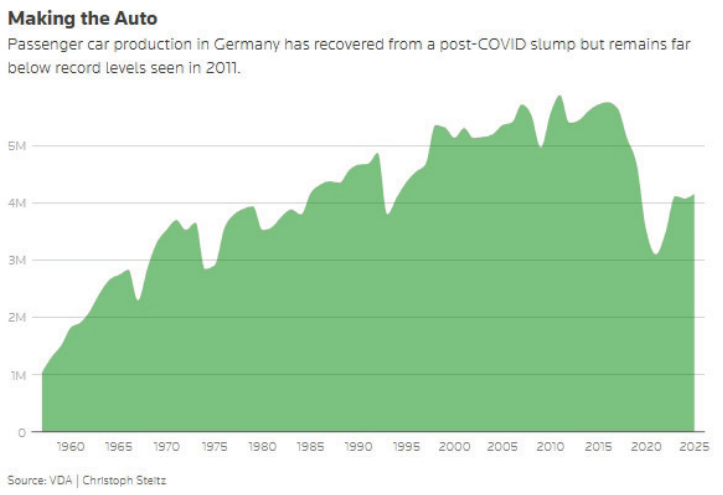

بحران به قطعه‌سازان آلمانی و اروپایی هم رسید

مشکلات صنعت خودرو تنها به خودروسازان بزرگ محدود نیست و شرکت‌های قطعه‌ساز نیز با کاهش شدید حاشیه سود مواجه شده‌اند. بر اساس پژوهش کارشناسان معتقدند بحران فعلی صنعت قطعه‌سازی اروپا با کاهش هزینه‌های معمول و تعدیل محدود نیرو برطرف نخواهد شد و این بخش به تغییرات ساختاری گسترده‌تری نیاز دارد.

پیامدهای بحران خودروسازی به بازار کار آلمان نیز رسیده است. طبق آمار اداره فدرال آمار آلمان، تعداد شاغلان صنعت خودروسازی این کشور به پایین‌ترین سطح خود در دست‌کم ۲۱ سال گذشته رسیده است. تحلیلگران بازار کار نیز پیش‌بینی می‌کنند روند کاهش اشتغال یا محدود شدن ایجاد فرصت‌های شغلی جدید در صنعت خودرو آلمان ادامه پیدا کند؛ موضوعی که می‌تواند فشار بیشتری بر اقتصاد صنعتی این کشور وارد کند.

در شرایطی که خودروسازان سنتی آلمان با کاهش سرمایه‌گذاری و برنامه‌های تعدیل نیرو مواجه‌اند، تسلا از برنامه توسعه ۳ میلیارد یورویی کارخانه خود در نزدیکی برلین خبر داده است. این اتفاق تنها چهار روز پس از اعلام توقف سرمایه‌گذاری‌های جدید مرسدس‌بنز در آلمان، تفاوت عملکرد خودروسازان سنتی و بازیگران جدید بازار خودرو را برجسته کرد. از سوی دیگر، کاهش فروش خارجی خودروهای تولید آلمان نیز فشار مضاعفی بر این صنعت وارد کرده است. بر اساس داده‌های انجمن صنعت خودروی آلمان و اداره فدرال آمار این کشور، فروش خارجی خودروهای آلمانی بین سال‌های ۲۰۲۳ تا ۲۰۲۵ نزدیک به ۸ درصد کاهش یافته است.

کارشناسان معتقدند خودروسازان آلمانی در ادامه مسیر ناچار خواهند شد به‌جای تعدیل تدریجی نیرو، اصلاحات عمیق‌تری در ساختار تولید، ظرفیت کارخانه‌ها و مدل کسب‌وکار خود انجام دهند. گفتنی‌ست ماه‌های پیش‌رو می‌تواند دوره‌ای تعیین‌کننده برای آینده خودروسازان آلمانی باشد؛ دوره‌ای که در آن مذاکرات کارگری، احتمال اعتصاب، تعدیل نیرو و بازسازی ساختاری شرکت‌ها، آینده یکی از مهم‌ترین صنایع اقتصاد اروپا را رقم خواهد زد.

زلزله اقتصادی جنگ در خلیج فارس

۹۹۰ میلیارد دلار خسارت در انتظار کشورهای عربی



خاورمیانه

بر اساس برآورد مؤسسه تحقیقاتی Allianz Research، خسارت فیزیکی ناشی از جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران به اقتصاد کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از ۲۰۰ میلیارد دلار فراتر رفته است. زیرساخت‌های انرژی از جمله بخش‌هایی هستند که بیشترین آسیب را متحمل شده‌اند. طبق گزارش‌های منتشرشده، بیش از ۸۰ تأسیسات انرژی در جریان درگیری‌ها هدف حمله قرار گرفته‌اند که حدود یک‌سوم آن‌ها آسیب‌های جدی دیده‌اند. این خسارت‌ها تأسیسات تولید انرژی، زیرساخت‌های نفت و گاز و دیگر دارایی‌های راهبردی منطقه را تحت تأثیر قرار داده است. با این حال، پیامدهای اقتصادی جنگ تنها به تخریب مستقیم تأسیسات محدود نمی‌شود. اختلال در حمل‌ونقل دریایی، تجارت خارجی، گردشگری، سرمایه‌گذاری و فعالیت شرکت‌های منطقه‌ای نیز فشار قابل‌توجهی بر اقتصاد کشورهای خلیج فارس وارد کرده است.

۷۹۰ میلیارد دلار؛ هزینه پنهان جنگ برای اقتصاد خلیج فارس

بخش عمده برآورد ۹۹۰ میلیارد دلاری موسسه آلینز، به زیان اقتصادی ناشی از کاهش تولید و فعالیت‌های اقتصادی در فاصله سال‌های ۲۰۲۶ تا ۲۰۳۰ مربوط می‌شود. بر اساس این ارزیابی، حدود ۷۹۰ میلیارد دلار از خسارت برآوردشده، ناشی از فاصله میان عملکرد اقتصادی مورد انتظار کشورهای شورای همکاری خلیج فارس پیش از جنگ و سطح تولید اقتصادی پیش‌بینی‌شده پس از وقوع درگیری‌هاست. کاهش اعتماد سرمایه‌گذاران، اختلال در تجارت منطقه‌ای، افت فعالیت‌های گردشگری، محدودیت‌های صادرات انرژی و کند شدن رشد اقتصادی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری این زیان‌ها محسوب می‌شوند. به این ترتیب، حتی در صورت توقف درگیری‌ها، آثار اقتصادی جنگ می‌تواند برای چندین سال در منطقه باقی بماند و روند توسعه اقتصادی کشورهای خلیج فارس را تحت تأثیر قرار دهد.

کدام کشورهای عربی بیشترین آسیب را می‌بینند؟

شدت پیامدهای اقتصادی جنگ برای کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس یکسان نخواهد بود و میزان آسیب‌پذیری هر کشور تا حد زیادی به موقعیت جغرافیایی، وابستگی به تنگه هرمز و برخورداری از مسیرهای جایگزین صادرات انرژی و تجارت خارجی بستگی دارد.

در این میان، قطر، کویت و بحرین به دلیل وابستگی بیشتر به مسیرهای دریایی خلیج فارس، در برابر اختلال در تردد کشتی‌ها و محدودیت‌های احتمالی در تنگه هرمز آسیب‌پذیری بیشتری دارند. در مقابل، عربستان سعودی با استفاده از خطوط لوله و پایانه‌های صادراتی در دریای سرخ و امارات متحده عربی با اتکا به زیرساخت صادراتی فجیره در دریای عمان، از ظرفیت بیشتری برای دور زدن بخشی از محدودیت‌های احتمالی برخوردارند. عمان نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی و دسترسی مستقیم به آب‌های آزاد خارج از تنگه هرمز، در مقایسه با برخی دیگر از کشورهای منطقه با ریسک کمتری در حوزه اختلال مسیرهای دریایی مواجه است. با این حال، مزیت دسترسی به مسیرهای جایگزین به معنای مصونیت اقتصادی نیست؛ چراکه تداوم ناامنی در خلیج فارس می‌تواند از طریق افزایش هزینه حمل‌ونقل و بیمه، اختلال در زنجیره تأمین، کاهش سرمایه‌گذاری و تضعیف تجارت منطقه‌ای، اقتصاد تمامی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را تحت فشار قرار دهد.

افزایش هزینه‌های بازسازی و کاهش درآمدهای اقتصادی می‌تواند فشار مضاعفی بر بودجه دولت‌های عربی خلیج فارس وارد کند. در چنین شرایطی، دولت‌ها ممکن است برای تأمین هزینه‌های بازسازی و جبران خسارت‌ها به افزایش استقراض، استفاده از ذخایر ارزی و تغییر اولویت‌های سرمایه‌گذاری صندوق‌های ثروت ملی روی بیاورند. همچنین انتظار می‌رود بخش بیشتری از منابع مالی منطقه به حوزه‌هایی مانند مقاوم‌سازی زیرساخت‌ها، امنیت انرژی، حمل‌ونقل، دفاع و توسعه ظرفیت‌های داخلی اختصاص پیدا کند. این تحولات می‌تواند اولویت‌های سرمایه‌گذاری کشورهای حاشیه خلیج فارس را در سال‌های آینده تغییر دهد و بخشی از منابعی را که پیش‌تر برای پروژه‌های توسعه‌ای و سرمایه‌گذاری خارجی در نظر گرفته شده بود، به سمت بازسازی و افزایش تاب‌آوری اقتصادی هدایت کند.

خبر

توضیح بانک مرکزی درباره ادعای یک نماینده مجلس

ر پی اظهارات یکی از نمایندگان مجلس درباره گفت‌وگو با رئیس‌کل بانک مرکزی پیرامون افزایش حقوق و مزایای نیروهای مسلح، تأکید می‌شود که بدیهی است تصمیم‌گیری در خصوص تعیین و افزایش حقوق و مزایا، در چارچوب قانون بودجه و قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی، در حوزه اختیارات دولت و مراجع قانونی ذی‌ربط قرار دارد و بانک مرکزی اساساً هیچ‌گونه اختیار قانونی برای تصمیم‌گیری در این زمینه ندارد.

اخیرا امیرحسین ثابتی، نماینده مجلس، با اشاره به دیدار خود به همراه منان رئیسی، نماینده قم، با رئیس‌کل بانک مرکزی گفت: پس از پایان جلسه علنی مجلس، همراه با منان رئیسی نزد رئیس بانک مرکزی رفتیم و درباره برخی راهکارهای افزایش حقوق نیروهای مسلح شامل ارتش، سپاه و فراجا در دوره جنگ گفت‌وگو کردیم.

وی افزود: در این دیدار راهکاری مشخص و عملیاتی ارائه کردیم، اما رئیس‌کل بانک مرکزی با آن موافق نبود و ملاحظاتی داشت. به او گفتم درباره این طرح فکر کند؛ در غیر این صورت، موضوع را با مردم در میان خواهم گذاشت.

بر اساس توضیح بانک مرکزی، هرگونه پیشنهاد یا گفت‌وگو درباره راهکارهای افزایش حقوق نیروهای مسلح، به معنای برخورداری این بانک از اختیار قانونی برای تصمیم‌گیری یا اجرای چنین اقدامی نیست و تعیین تکلیف این موضوع باید از مسیر مراجع قانونی و در چارچوب قوانین بودجه‌ای کشور دنبال شود.

گزارش خبری

لهستان خریدار طلا شد، روسیه فروشنده

ازار جهانی طلا در سه‌ماهه سوم سال ۲۰۲۶ شاهد دو روند متفاوت در سیاست ذخایر بانک‌های مرکزی بوده است؛ در حالی که خرید طلا توسط بانک‌های مرکزی جهان با رشد ۴۲ درصدی به ۳۲۱ تن رسیده و لهستان با عبور از هدف‌گذاری خود، ذخایر طلایش را به ۷۰۰ تن افزایش داده، روسیه برای دهمین ماه متوالی به فروش طلا ادامه داده است. این واگرایی در شرایطی رخ می‌دهد که افت قابل‌توجه قیمت جهانی طلا، ارزش ذخایر بانک‌های خریدار را تحت فشار قرار داده و درآمد حاصل از فروش این فلز را برای کشورهای فروشنده کاهش داده است.

بر اساس گزارش شورای جهانی طلا که سوم نوامبر ۲۰۲۶ منتشر شد، خرید خالص طلا توسط بانک‌های مرکزی در سه‌ماهه سوم به ۳۲۱ تن رسید؛ رقمی که در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته ۴۲ درصد افزایش نشان می‌دهد و بالاترین میزان خرید فصلی از اواخر سال ۲۰۲۴ محسوب می‌شود.

مجموع خرید خالص بانک‌های مرکزی در ۹ ماه نخست سال نیز به ۶۷۵ تن رسید که ۶ درصد بیشتر از دوره مشابه سال ۲۰۲۵ است. در همین مدت، تقاضای کل جهانی طلا حدود یک‌هزار و ۳۶۹ تن گزارش شد و میانگین قیمت این فلز به ۴ هزار و ۲۶۲ دلار در هر اونس رسید.

خرید پنهان بانک‌های مرکزی

یکی از نکات مورد توجه، فاصله میان خریدهای اعلام‌شده و برآورد کل تقاضای بانک‌های مرکزی است. بر این اساس، تنها ۱۲۰ تن از خریدهای سه‌ماهه سوم به‌صورت رسمی اعلام شده و حدود ۶۳ درصد از خریدها برآوردی و مربوط به معاملات گزارش‌نشده بوده است. در میان بانک‌های مرکزی که خرید خود را اعلام کرده‌اند، چین با ۶۳ تن و لهستان با ۴۰ تن در صدر قرار دارند. قزاقستان و ازبکستان نیز هرکدام ۱۴ تن به ذخایر طلای خود افزوده‌اند. این آمار نشان می‌دهد بخش قابل‌توجهی از تقاضای رسمی طلا در جهان همچنان از طریق خریدهای اعلام‌نشده شکل می‌گیرد و شناسایی دقیق خریداران اصلی و میزان واقعی تقاضای بانک‌های مرکزی با محدودیت همراه است.

روسیه در مسیر فروش ذخایر طلا

در سوی دیگر بازار، بانک مرکزی روسیه برخلاف روند غالب بانک‌های مرکزی جهان، به کاهش ذخایر طلای خود ادامه داده است. بر اساس داده‌های منتشرشده، این کشور در فاصله ژوئیه تا سپتامبر ۲۰۲۶ حدود ۱۸.۶۶ تن از ذخایر طلای خود را کاهش داده و مجموع فروش‌های ماهانه آن برای دهمین ماه متوالی ادامه یافته است. میزان کاهش ذخایر طلای روسیه از دسامبر ۲۰۲۵ تا پایان سپتامبر ۲۰۲۶ به حدود ۶۲ تن رسیده و موجودی این کشور را به ۷۲.۸ میلیون اونس رسانده است؛ پایین‌ترین سطح از اواخر سال ۲۰۱۹.

یکی از عوامل اصلی این روند، فشار فزاینده بر منابع مالی دولت روسیه و افزایش کسری بودجه عنوان شده است. پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد کسری بودجه فدرال این کشور در سال ۲۰۲۶ به ۷.۳ تریلیون روبل برسد؛ رقمی که تقریباً دو برابر هدف اولیه دولت است. فروش طلا در این شرایط با استفاده از منابع صندوق ثروت ملی روسیه برای تأمین هزینه‌های دولتی ارتباط دارد.

متن کامل را در تازه‌های اقتصاد بخوانید